بسم الله الرحمن الرحیم

یکشنبه 17/12/93

جلسه 1129

بحث راجع به این بود که اگر شخصی مرکب تام را ترک کند و مرکب ناقص انجام بدهد بخاطر نسیان یک جزءی یا یک شرطی مثل اینکه نماز را از روی نسیان بدون سوره بخواند، مقتضای اصل عملی را بحث کردیم، اما ببینیم مقتضای اصل لفظی و دلیل اجتهادی چیست؟

عرض کردیم چهار دلیل هست در اینجا که باید بررسی شود:

دلیل اول: اطلاق هیئت هست در خطاب امر به مرکب مثل خطاب اقیموا الصلاة، گفته شده که این اطلاق اقتضاء می کند که شخصی که نسیان کرده سوره باز خطاب اقیموا الصلاة شاملش بشود و نماز در حق او واجب بشود، و با توجه به اینکه ناسی قطعا مکلف نیست به اکثر چون خلاف رفع النسیان است که بخواهد ناسی مکلف بشود به نماز با سوره، پس نتیجه می گیریم ناسی مکلف هست به نماز لابشرط از سوره، این مطلب البته در نسیان مستوعب معنا پیدا می کند و الا اگر نسیان غیر مستوعب باشد این ناسی ممکن است مکلف باشد به همان نماز با سوره، چون متمکن هست از نماز با سوره به لحاظ اینکه در بعض وقت متذکر هست و ناسی نیست.

پس این دلیل اول اگر تمام باشد به درد نسیان مستوعب می خورد.

در نسیان مستوعب هم در صورتی ما می توانیم به اطلاق هیئت اقیموا الصلاة تمسک کنیم که مراد از متعلق در این خطاب مجمل نباشد، و الا اگر مراد از متعلق در این خطاب اقیموا الصلاة مجمل باشد خوب معنا و مراد مردد می شود بین معنایی که قطعا مراد جدی نیست وآن معنایی که ممکن است مراد جدی باشد، توضیح ذلک:

گاهی مراد استعمالی خطاب مجمل است، نمی دانیم مولا که گفت اقیموا الصلاة مراد از الصلاة صلاة مع السورة بود یا صلاة لابشرط از سوره بود، اگر مرادش صلاة مع السورة بود خوب شخص ناسی یقینا مکلف نیست به نماز با سوره در فرض نسیان مستوعب، ولی اگر مراد نماز لابشرط از سوره بوده می تواند مکلف باشد این ناسی به نماز لابشرط از سوره، وقتی مراد از متعلق اقیموا الصلاة مردد است بین دو معنا که یکی از این دو معنا یقینا مراد جدی نیست، یعنی یقینا اگر مراد از صلاة نماز با سوره باشد در نسیان مستوعب قطعا وجوب ندارد این نماز با سوره، خوب در اینجا ما مجاز نیستیم حمل کنیم این خطاب مجمل را بر آن معنای دوم که عبارت است از نماز لابشرط از سوره بعد بگوئیم تمسک می کنیم به اطلاق هیئت اقیمو الصلاة و ثابت می کنیم که نماز لابشرط از سوره واجب است بر این ناسی، این وجهی ندارد، ظهور حجت است اما اجمال که حجت نیست، خوب این خطاب به لحاظ ماده و متعلق مجمل است، وقتی مجمل بود شاید مراد از صلاة در اقیموا الصلاة صلاة مع السورة باشد، اگر مراد این است که قطعا وجوب ندارد در حق ناسیِ به نسیان مستوعب، ما مجوز نداریم که حمل کنیم صلاة را در مورد ناسی بر صلاة لا بشرط از سوره بعد بگوئیم به اطلاق اقیموا الصلاة ملتزم می شویم به وجوب این نماز لابشرط از سوره در حق ناسی، این مثل این می ماند که مولا به عبدش بگوید اکرم زیدا، این عبد می گوید نمی دانم مراد از زید زید پسر عمرو است که من قادر نیستم بر اکرامش یا مراد زید پس بکر است که من قادرم بر اکرامش، من به اطلاق اکرم زیدا تمسک می کنم نسبت به خودم، چون مولا گفته بود یجب علی عبیدی اکرام زید، می گویم این خطاب اطلاقش شامل من هم می شود، و چون نمی شود مولا مرا امر کند به اکرام زید بن عمرو چون می شود تکلیف به غیر مقدور پس مراد از زید زید بن بکر است، این وجهی ندارد، شاید مراد از یجب علی عبیدی اکرام زید زید بن عمرو است من یکی از بندگان مولا هستم قادر نیستم بر اکرام زید بن عمرو لا یکلف الله نفسا الا وسعها تمام می شود و می رود، پس تمسک به اطلاق هیئت اقیموا الصلاة برای اثبات وجوب نماز لا بشرط از این جزء منسی این متوقف است بر اینکه صلاة مجمل نباشد، ولی ظاهرا صلاة مجمل است، بله اگر نظر مرحوم آقای بروجردی و آقای سیستانی را قائل شدیم که صلاة مجمل نیست، صلاة یک ماهیت جعلیه و اعتباریه است و کاملا مبین است فقط مصادیق صلاة نیاز به تبیین دارند، مثل اینکه مولا به عبدش بگوید مراسم احترام به مهمان را برگزار کنید، آقای بروجردی می فرماید این مراسم احترام یک ماهیت جعلیه است مصادیقش مختلف است، والا همه مکلفند به ایجاد این ماهیت جعلیه صلاة، مصداق این ماهیت جعلیه در مورد انسان سالم نماز ایستاده است در مورد انسان بیمار نماز نشسته است و هکذا، در مورد ناسی هم می شود نماز لابشرط از جزء منسی باشد، بله طبق این معنا مجمل نیست خطاب اقیموا الصلاة، می گوید بر همه واجب است ایجاد این ماهیت جعلیه صلاة، ان الصلاة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا، ولی این مبنا را ما نپذیرفتیم کما بیناه فی حث الصحیح و الاعم، ظاهر این است که صلاة مراد استعمالی اش مجمل است که نماز با سوره است نماز لا بشرط از سوره و امثال آن.

لذا نمی توانیم به اطلاق هیئت تمسک کنیم برای اثبات وجوب نماز در حق ناسی بعض اجزاء و شرائط.

هذا مضافا به اینکه ما اصل مبنای عدم تکلیف ناسی به اکثر را قبول نداریم، این استدلال به اقیموا الصلاة برای اثبات وجوب نماز در حق ناسی یک ضمیمه داشت، ضمیمه اش این بود که می گفتیم چون ناسی امکان ندارد مکلف باشد به نماز با سوره چون نسیان کرده است سوره را در تمام وقت، پس وجوب نماز در حق او مساوق است با وجوب نماز لابشرط از سوره، ولی اگر بگوئیم نه می تواند در حق ناسی نماز باسوره واجب باشد منتهی او معذور است، نسیان رفع تنجز می کند نه رفع تکلیف واقعا، کما علیه السید الامام ما هم معتقدیم که نسیان رفع تنجز می کند، چرا؟ برای اینکه تکلیف ناسی عقلا و عقلائا قبیح نیست، غرض از تکلیف ناسی باعثیت و محرکیت اوست علی تقدیر الوصول، مولا غرضش این است که علی تقدیر الوصول و الالتفات این مکلف منبعث بشود نحو الفعل، و لذا اطلاق خطاب تکلیف شامل ناسی هم می شود، مصحح اطلاق این است که غرض از این اطلاق تکلیف در مورد ناسی این است که ان شاء الله این خطاب به او می رسد و او ملتفت می شود و امتثال می کند این خطاب را،(تکلیف انشائی نیست بلکه فعلی است منتهی منجز نیست، می گوید بر همه واجب است نماز با وضوء مثلا، جعل می کند تکلیف به نماز با وضوء را در حق همه مکلفین از جمله کسانی که ناسی وضوئند، و نسیان هم مستوعب است، اگر واصل بشود و شخص ملتفت بشود شخص دیگر ناسی نیست بله، اما چرا شما عنوان ناسی را حساب می کنید، بلکه مولا خطاب می کند به عبیدش می گوید بر عبید من لازم است نماز بخوانند با وضوء با سوره، این عبید یک عده شان ملتفت می شوند به این خطاب و به اجزاء و شرائط این خطاب و منبعث می شوند به طرف امتثال این تکلیف، اما از نظر عقلی و عقلائی خطاب تکلیف مطلق است مختص عالمین و ملتفتین نیست، ولو اراده فعلیه در حق ناسی ندارد، اما آن اراده فعلیه را در حق جاهل بسیط هم ندارد، اگر اراده لزومیه داشت که جاهل بسیط هم عمل کند به این تکلیف هیچ وقت اذن نمی داد در ترک این احتیاط، با فرض جهل بسیط شارع اذن داد در ترک احتیاط پس معلوم می شود اراده فعلیه در حق او ندارد، قوام فعلیت تکلیف را بارها عرض کرده ایم که به اراده لزومیه فعلیه نیست، ممکن است مولا بخاطر جهل مکلف یا نسیان مکلف اراده فعلیه نداشته باشد که مکلف امتثال کند تکلیف را، ولی از نظر عقلائی این حکم فعلی است و تام است، قانون نقصی ندارد منتهی منجز نیست بر مکلفین، اما رفع النسیان او هم که ظهور ندارد در رفع تکلیف، رفع النسیان یعنی فعلی که از روی نسیان صادر می شود تبعه ندارد و مسئولیت آور نیست برای مکلف، رفع شده از دوش مکلف آن کارهایی که از روی نسیان انجام می دهد، یعنی مؤاخذه نمی شوند به این کارها و مسئولیت ندارند نسبت به این کارها که از روی فراموشی انجام داده اند، اما همچنین ظهوری ندارد که تکلیف منسی هم رفع شده، و لذا ما معتقدیم ناسی می تواند مکلف باشد حتی به همان اکثر که او را فراموش کرده است منتهی معذور است).

{فرق بین حکم فعلی و انشائی چیست؟ این را ما قبلا بحث کرده ایم در بحث جمع بین حکم ظاهری و واقعی مراجعه کنید}.

دلیل دوم: تمسک به اطلاق ماده خطاب امر به مرکب هست، اقیموا الصلاة البته اطلاق ماده ندارد، ولی کتب علیکم الصیام ماده صیام اطلاق دارد، تمسک می کنیم به اطلاق ماده کتب علیکم الصیام برای نفی جزءیت این جزء مشکوک، نمی دانیم آیا اجتناب از ارتماس فی الماء در فرض نسیان باز جزءی از اجزاء صوم واجب هست یا نیست، کتب علیکم الصیام نفی می کند جزءیت اجتناب از ارتماس فی الماء را در حال نسیان، کما اینکه اگر شک بکنیم در جزءیت چیزی مطلقا چه در حال نسیان چه در حال ذُکر می توانیم تمسک کنیم به اطلاق ماده در خطاب امر به مرکب، این هیچ مشکلی ندارد.

دلیل سوم: اطلاق دلیل جزءیت و شرطیت است، اگر دلیل جزءیت اطلاق داشت شامل حال نسیان هم می شد خوب این دلیل اطلاق جزءیت حاکم است هم بر اطلاق هیئت امر به مرکب و هم بر اطلاق ماده امر به مرکب، اطلاق دلیل جزءیت می گوید الرمس فی الماء یبطل الصوم مثلا، اطلاق دارد دیگر چه عمدا چه سهوا.

منتهی بحث واقع شده در انواع ادله جزءیت و شرطیت، بعض انواع آن مسلم اطلاق دارد نسبت به حال نسیان، مثلا القهقهة تنقض الصلاة اطلاق دارد دیگر در هر حالی قهقهه ناقض صلاة است، الصلاة فیما لا یؤکل لحمه فاسد لا یقبل الله تلک الصلاة حتی یصلی فی غیرها، خوب اطلاق دارد دیگر چه نسیانا چه متذکرا و عمدا.

اما بعضی از السنه دلیل جزءیت و شرطیت محل نزاع است که ما دو نمونه اش را ذکر می کنیم:

نمونه اول: لا صلاة الا بفاتحة الکتاب و امثال آن است که در روایات داریم مثلا لاصلاة لمن لم یقم صلبه فی الصلاة و لاصلاة الا الی القبلة و امثال ذلک، محقق اصفهانی فرموده است که وقتی که ما در نسیان مستوعب می دانیم تکلیف برداشته شده از اکثر از نماز به سمت قبله و از نماز مشتمل بر فاتحة الکتاب، پس یقین داریم که در این حال جزءیت ندارد فاتحة الکتاب، جزء مأموربه نیست دیگر، چون اگر جزء مأمور به باشد یعنی من مکلفم به نماز مشتمل بر فاتحة الکتاب، در حالی که تکلیف ناسی به اکثر لغو است خلاف رفع النسیان است، پس من علم تفصیلی دارم که در این حال نسیان مستوعب فاتحة تالکتاب جزء مأمور به نیست، اما اینکه بگوئیم جزء ملاک است جزء غرض هست این خلاف ظاهر دلیل است، ظاهر دلیل این است که جزء مأمور به را بیان می کند، لا صلاة الا بفاتحة الکتاب جزء واجب را بیان می کند نه جزء محصل غرض را نه جزء محصل ملاک را، و فرض این است که من یقین دارم که در حال نسیان مستوعب سوره حمد جزء مأموربه قطعا نیست، چون اگر جزء مأموربه بود یعنی من مکلف بودم به نماز با خواندن سوره فاتحة الکتاب در حالی که من ناسی هستم به نسیان مستوعب تا آخر وقت، محال است من تکلیف بشوم به نماز با قرائت فاتحة الکتاب.

اقول: این فرمایش ایشان ناتمام است، برای اینکه جزءیت دو معنا دارد، یکی جزءیت واجب فعلی، این همینی است که ایشان می گوید، اما یک جزءیت هست جزءیت واجب شأنی که انتزاع می شود از یک قضیه شرطیه، قضیه شرطیه این است که کلما تعلق امر بالصلاة فهناک امر ضمنی بقرائة فاتحة الکتاب فی هذه الصلاة، لا صلاة الا بفاتحة الکتاب ظاهرش این است، لاصلاة الا بفاتحة الکتاب که نمی گوید قاتحة الکتاب جزء واجب فعلی است تا بگوئید قطعا الآن یقینا فاتحة الکتاب بر ما واجب فعلی نیست، اگر بگوید که کسی که به وعده اش عمل نمی کند مرد نیست این یعنی ملازمه هست بین مرد بودن و به قولش عمل کردن، می خواهد نتیجه بگیرد حالا که شما به قولتان عمل نمی کنید پس مرد نیستید یا اشباه الرجال و لا رجال، لا صلاة الا بفاتحة الکتاب همین است می گوید نماز بدون فاتحة الکتاب نماز نیست ادعائا، هر چند حقیقة و عرفا نماز است اما ادعا می کند که نماز نیست یعنی اثر نماز را ندارد، یعنی این نماز بدون فاتحة الکتاب ناسی امر ندارد، بلکه بالاتر از این هم می گوید، می گوید که صحیح هم نیست، چون اثر نماز این است که مسقط اعاده و قضاء است، لاصلاة الا بفاتحة الکتاب می گوید پس اثر نماز که سقوط اعاده و قضاء است اینجا مترتب نیست بر این نماز بدون قرائت سوره حمد، نتیجه می گیریم حالا که این ناسی نمی تواند سوره حمد بخواند چون ناسی است پس مکلف به نماز با سوره حمد نیست پس اصلا نمازش امر ندارد، چون قضیه شرطیه شد که کلما تعلق امر بالصلاة فیتعلق امر بقرائة سورة الحمد فیها، و بعبارة اخری می خواهد بگوید ما امر به نماز بی قرائت فاتحة الکتاب نداریم، نفی می کند تعلق امر را به نماز بدون قرائت سوره حمد، خوب این نفی اطلاق دارد شامل ناسی هم می شود، پس این ناسی به نسیان مستوعب امر به نماز با قرائت سوره حمد که ندارد به نظر مشهور چون تکلیف ناسی به اکثر معقول نیست، اطلاق لاصلاة الا بفاتحة الکتاب هم می گوید امر به نماز بدون قرائت سوره حمد هم نداریم پس نتیجه می شود که اصلا امر ندارد این ناسی به نماز، این چه مشکلی دارد، کجای لاصلاة الا بفاتحة الکتاب مفادش این است که قرائت سوره حمد جزء واجب فعلی است، یعنی قرائت سوره حمد وجوب فعلی ضمنی دارد، بعد بگوئید خوب در مورد ناسی به نسیان مستوعب یقینا این اطلاق مراد نیست، نه، معنای لاصلاة الا بفاتحة الکتاب این نیست که قرائت فاتحة الکتاب وجوب فعلی ضمنی دارد، بلکه بیان ملازمه است بین وجوب اصل نماز و وجوب قرائت سوره فاتحه در آن، صدق ملازمه توقف بر تحقق شرط و جزاء ندارد، ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجود این در شب هم صادق است که نه شمسی طالع هست و نه نهاری موجود است.

نمونه دوم که مشکل تر از نمونه اول هست، مواردی است که خطاب امر داریم مثل اقرء السورة فی صلاتک، مشهور می گویند این هم اطلاق دارد شامل فرض نسیان هم می شود، بعدا خواهد آمد که می گویند شامل فرض عجز هم می شود.

امام قدس سره در تهذیب الاصول اشکال کرده اند به مشهور، فرموده اند که اگر ما این حرف را می زدیم قابل قبول بود، ما معتقدیم خطابات تکلیف شامل ناسی و عاجز و امثال آنها می شود خطابات قانونیه است، اما شمای مشهور که معتقدید خطابات تکلیف شامل عاجز و ناسی نمی شود، خوب خطاب اقرء السورة فی صلاتک خطاب امر است چگونه می گوئید این شامل عاجز و ناسی می شود، این یک تهافت است در نظر شما.

ولی مشهور سه توجیه دارند برای اثبات نظریه خودشان، یا حداقل مدافعین مشهور وقتی مواجه شده اند با این اشکالها سه وجه ذکر کرده اند برای دفاع از نظر مشهور:

وجه اول: این است که می گویند اصلا خطاب اقرء السورة فی صلاتک خطاب امر مولوی نیست بلکه این امر ارشادی است، خطاب اقرء السورة فی صلاتک ارشاد است به جزءیت قرائت سوره در نماز، اخبار است خبر می دهد که ایها الناس السورة جزء للصلاة، {جزءٌ به همان معنایی که عرض کردیم که ملازمه است بین وجوب نماز و بین وجوب سوره در نماز، به نحوی که اگر امر به سوره منتفی شد بخاطر نسیان مستوعب و مانند آن امر به نماز هم منتفی می شود، چون ملازمه هست بین الامرین}، این نظر مشهور، که امر مولوی شال ناسی نمی شود اما اخبار که شامل ناسی می شود، وقتی می گوید باید کلید بیندازی تا درب باز شود، این شامل ناسی هم می شود، لذا ناسی کلید نیاندازد که درب باز نمی شود، این ارشاد است به شرطیت و سببیت کلید انداختن است برای باز شدن در، این اخبار است، اخبار است از توقف باز شدن درب است بر انداختن کلید، خوب این اخبار از توقف هم شامل کسی می شود که ناسی است نسبت به این مطلب و هم شامل متذکر این مطلب می شود، مثل طبیب که می گوید این قرصها را باید سه دفعه بخوری در سه روز این باید اخبار است نه امر مولوی، یعنی خوب شدن تو متوقف است بر خورد ناین قرشها سه مرتبه، طبق این توجیه اول هیچ باعثیت و محرکیتی در خطاب اقرء السورة فی صلاتک نیست بلکه صرفا اخبار هست، مثل اینکه کسی که دارد آش می پزد نخود نریخته در این آش، می گوئید نخود بریز در این آش، می گوئید نخود بریز توی این آش، شما که امر مولوی نمی کنی بلکه می گوئی آش بدون نخود که آش نیست، طبق این توجیه اول خطاب مشکل ندارد بلکه بعث مولوی مشکل دارد که شامل ناسی و امثال او عاجز و جاهل مرکب بشود، اما خطاب ارشادی جنبه اخبار دارد، اخبار که متضمن بعث مولوی نیست.

در بحوث به این توجیه ایراد گرفته اند، این ایراد در منتقی الاصول هم هست که اصلش از محقق همدانی است، می گویند خلاف ظاهر است که ما خطاب اقرء السورة فی صلاتک را از مولویت تهی بکنیم، این خلاف ظاهر است، چه فرق است بین صل با اقرء السورة فی صلاتک، هر دو بعث مولوی اند، یک شاهدی در بحوث می آورد برای تمام نبودن این بیان اول، می گوید شما اگر اخبار می کردید می توانستید بگوئید سوره جزء نماز است حتی در حال نسیان یا عجز از اتیان سوره سوره جزء نماز است، اما آیا می توانید بگوئید اقرء السورة فی صلاتک حتی و ان کنت ناسیا حتی و ان کنت عاجزا، اینجور تعبیر مستهجن است، این نشان می دهد که خطاب اقرء السورة فی صلاتک با خطاب السورة جزء للصلاة فرق می کند اینها یکی نیستند، اقرء السورة فی صلاتک اخبار و ارشاد به جزءیت نیست والا نباید مستهجن باشد که من بگویم اقرء السورة فی صلاتک و ان کنت ناسیا و ان کنت عاجزا، چون معنایش این بود که السورة جزء للصلاة مطلقا یا الطهارة من الحدث شرط فی الصلاة مطلقا، اینکه محذوری ندارد، ولی بعد بگوئیم امر می شوید به این قرائت حمد و امر می شوید به این طهارت از حدث و ان کنتم ناسین و ان کنتم عاجزین این مستهجن است.

بیان دوم: که بیان بحوث و منتقی تبعا للمحقق الهمدانی هست این است که می گویند بعث بعث مولوی است ولی یک شرط مقدری دارد، اذا کنت تأتی بالصلاة فاقرء السورة فیها، این شرط مقدر در بعضی ها مذکور است مثل اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم، بعد می گویند اذا قمتم الی تالصلاة فاغسلوا وجوهکم و اذا کنتم تأتون بالصلاة فاقرئوا السورة فیها این متفاهم عرفی از آن بیان ملازمه است بین وجوب نماز و وجوب قرائت سوره در آن، بیان ملازمه می کند، خوب بیان ملازمه صادق هست ولو با انتفاء لازم و ملزوم در خارج، می گوید ملازمه است، اذا کنت تأتی بالصلاة فاقرء السورة فیها یا فتوضأ لها این امر مولوی است منتهی یک امر مولوی است بر یک موضوع مقدر که اذا کنت تأتی بالصلاة، و این ظهور دارد در بیان ملازمه و این ملازمه می تواند شامل ناسی و امثال او بشود، تأمل بفرمائید تا فردا.